



فصلنامه علمی پژوهشی آفاق حکمت

سال دوم، شماره سوم، پاییز ۱۴۰۴، ص ۸۷ تا ۱۰۰

تاریخچه مقاله

تاریخ دریافت: ۱۴۰۴/۰۵/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۴/۰۷/۰۶



بررسی تطبیقی رویکرد صدر المتألهین (ره) و علامه طباطبائی (ره) در مواجهه با سفسطه

حسین جمشیدیان  دانش پژوه مقطع خارج حوزه علمیه قم

Sshshshsh389@gmail.com

چکیده

اطلاعات مقاله

نوع مقاله: علمی - پژوهشی

این پژوهش به تحلیل تطبیقی دیدگاه‌های ملاصدرا و علامه طباطبائی در باب تعریف، گونه‌شناسی و روش نقد سفسطه می‌پردازد. اگرچه هر دو فیلسوف در دفاع از رئالیسم و نفی سفسطه هم‌داستان‌اند، اما گستره و عمق مواجهه ایشان تفاوت‌های بنیادینی دارد که تاکنون در تحقیقی یکپارچه کاویده نشده است. (مسئله) مقاله حاضر بر این فرضیه استوار است که تفاوت رویکرد این دو حکیم، ریشه در تحولات تاریخی و ظهور نحله‌های جدید سوفسطایی در عصر علامه دارد. علامه طباطبائی با احاطه بر مکاتب جدیدی چون ایده‌آلیسم و ماتریالیسم دیالکتیک، تعریفی موسع از سفسطه ارائه داده، اقسام آن را به تفصیل طبقه‌بندی کرده و با ارائه پاسخ‌هایی بنیادین، به زعم خود، باب این بحث را در تاریخ فلسفه مختومه ساخته است. در مقابل، مواجهه ملاصدرا با سفسطه، کلاسیک، مختصر و عمدتاً معطوف به رد سوفیست‌های یونان باستان است. (هدف) این تحقیق با روش تحلیلی-توصیفی و با تکیه بر داده‌های کتابخانه‌ای از آثار اصلی دو فیلسوف، نشان می‌دهد که علامه طباطبائی با بازشناسی ریشه‌ها و گونه‌های مدرن سفسطه، نقدی جامع و کارآمدتر نسبت به ملاصدرا سامان داده است. (یافته‌ها) نتیجه آنکه، علامه طباطبائی برخلاف ملاصدرا، سفسطه را نه یک خطای منطقی صرف، بلکه یک جریان فکری ریشه‌دار با تجلیات گوناگون می‌داند و با ابطال مبانی هر یک، به صورت علمی به مقابله با آن برخاسته است.

کلیدواژگان: سفسطه، رئالیسم، ایده‌آلیسم، ماتریالیسم دیالکتیک، اصل عدم تناقض، ملاصدرا، علامه طباطبائی.

مقدمه

نقطه عزیمت هر نظام فلسفی و سرآغاز هرگونه بحث بنیادین از هستی و شناخت، در گرو ابطال «سفسطه» است. اگر مبانی سوفسطایی، به‌ویژه در اشکال مدرن آن نظیر ایده‌آلیسم، اثبات گردد، فلسفه در تحقق رسالت خود که همانا شناخت واقعیت «آن‌گونه که هست» می‌باشد، با چالشی اساسی روبه‌رو شده و مسیر امتداد علمی تا مرحله تمدن‌سازی مسدود می‌گردد. از این رو، نفی سفسطه، شرط لازم برای گشودن باب هستی‌شناسی و معرفت‌شناسی است.

ملاصدرا و علامه طباطبائی، به‌عنوان دو ستون حکمت اسلامی، هر دو به این مهم پرداخته‌اند. با این حال، تفاوت معناداری در کمیت و کیفیت پرداخت ایشان به این موضوع به چشم می‌خورد. این تفاوت، بیش از هر چیز، ناشی از اقتضائات زمانه و تحولات فکری دوران هر یک از این دو بزرگوار است. در عصر ملاصدرا، سفسطه بیشتر یک بحث کلاسیک و تاریخی بود، اما در دوران علامه طباطبائی، با ظهور مکاتب فلسفی غرب و طرح مجدد شبهات سوفسطایی در جامعه‌ای نو، این بحث جانی دوباره گرفت. همین امر، علامه را بر آن داشت تا با همتی مضاعف، به بازشناسی ریشه‌ها، گونه‌شناسی دقیق نحله‌های سوفسطایی و ارائه پاسخی قاطع و علمی برای همیشه بپردازد.

پیشینه پژوهش: هرچند محققان بسیاری به نسبت میان فلسفه اسلامی و ایده‌آلیسم پرداخته‌اند (مانند: تلخابی، ۱۳۹۰؛ حسامی‌فر، ۱۳۸۵ و ۱۳۸۷؛ عباسی، ۱۳۸۷؛ کوهی حاجی‌آبادی و شکر، ۱۳۹۶) و برخی نیز به تحلیل آرای ملاصدرا در باب علیت در تقابل با هیوم پرداخته‌اند (متقی‌فر، ۱۳۹۷)، اما تحقیقی که به صورت مشخص به مقایسه روش شناختی علامه طباطبائی و ملاصدرا در تعریف، تقسیم و رد سفسطه بپردازد، یافت نشد. مقاله حاضر در صدد است تا با تمرکز بر این خلأ پژوهشی، تفاوت‌های بنیادین دو دیدگاه را تبیین نماید.

این نوشتار در سه فصل سامان یافته است: فصل اول به بررسی تطبیقی مفاهیم کلیدی از منظر دو فیلسوف می‌پردازد. فصل دوم، گونه‌شناسی و اقسام سفسطه را از دیدگاه ایشان مقایسه می‌کند و فصل سوم، دلایل و براهین هر یک در نفی سفسطه را به بحث خواهد گذاشت.

۱. بازتعریف مفاهیم و کلیات

نقطه آغازین در درک تفاوت دو دیدگاه، بررسی تعاریف ایشان از مفاهیم محوری این بحث است. گستردگی نگاه علامه در مقایسه با ایجاز ملاصدرا از همین ابتدا آشکار می‌شود.

۱-۱. مفاهیم کلیدی در اندیشه علامه طباطبائی

علامه طباطبائی با نگاهی جامع، شبکه‌ای از مفاهیم مرتبط با سفسطه را تعریف و ارتباط آن‌ها با یکدیگر را روشن می‌سازد:

- **سفسطه:** انکار مطلق «علم» (ادراک مطابق با واقع) و به تبع آن، انکار قضیه «اولی الاوائل»، یعنی امتناع اجتماع و ارتفاع نقیضین. از نظر ایشان، این قضیه، شالوده تمام معارف بشری است و با انکار آن، هیچ حقیقتی قابل اثبات و با پذیرش آن، هیچ حقیقتی قابل انکار نیست.
- **سوفیست:** کسی که منکر وجود علم و قضیه اولی الاوائل است و در نقطه مقابل «فیلسوف» قرار می‌گیرد.
- **علت پیدایش سفسطه:** علامه دو ریشه اصلی برای پیدایش این تفکر برمی‌شمارد: ۱. وقوع خطا در ادراکات حسی و عقلی، که سوفیست آن را به کل معرفت تعمیم می‌دهد. ۲. قول به اشباح در بحث «وجود ذهنی» که می‌تواند به این نتیجه نادرست منجر شود که صورت‌های ذهنی ما کاشف از حقیقت خارجی نیستند.
- **ایده‌آلیسم (Idealism):** ایشان ایده‌آلیسم حقیقی را «نفی مطلق واقعیات» خارجی تعریف می‌کنند و معتقدند مصداق این گروه بسیار نادر است.
- **ماتریالیسم دیالکتیک (Dialectical Materialism):** این مکتب که فکر را محصول مادی و تابع تحولات ماده می‌داند، از منظر علامه، شکل دیگری از سفسطه است. زیرا با نفی کلیت، دوام و اطلاق مفاهیم ذهنی، در نهایت به انکار اصل عدم تناقض و نفی واقعیت ثابت می‌رسد.
- **روابط مفاهیم:** علامه روابط این مفاهیم را به دقت ترسیم می‌کند:
- **رابطه سفسطه و ایده‌آلیسم:** عموم و خصوص مطلق است؛ هر ایده‌آلیستی سوفیست است، اما هر سوفیستی (مانند شکاکان) لزوماً ایده‌آلیست (منکر مطلق واقعیت) نیست.
- **رابطه ایده‌آلیسم و ماتریالیسم دیالکتیک:** تساوی است. هر دو در نتیجه به انکار واقعیت مستقل از ذهن و نفی علم ثابت می‌رسند.

۱-۲. مفاهیم کلیدی در اندیشه ملاصدرا

ملاصدرا در آثار خود، به‌ویژه در اسفار، تعریفی کلاسیک و متمرکز از سفسطه ارائه می‌دهد:

- **سفسطه:** جریانی فکری که در مقابل «فلسفه» قرار دارد و اساس آن، انکار قضیه بدیهی و ضروری «اولی الاوائل» (امتناع تناقض) است.

- **سوفیست:** شخصی که این قضیه بنیادین و تمام نتایج یقینی برآمده از مقدمات حق را انکار می‌کند. با این انکار، راه تحصیل هرگونه «یقین» و در نتیجه «علم» بسته می‌شود و اعتمادی به هیچ حقیقتی باقی نمی‌ماند.

۳-۱. تحلیل تطبیقی تعاریف

مقایسه این دو رویکرد، تفاوت‌های اولیه را به خوبی نشان می‌دهد:

۱. **تمرکز و گستره:** تعریف ملاصدرا، متمرکز، منطقی و معطوف به انکار یک اصل بنیادین (عدم تناقض) است. اما علامه، علاوه بر این اصل، سفسطه را به مکاتب فلسفی معاصر خود (ایده‌آلیسم و ماتریالیسم دیالکتیک) پیوند زده و تعریفی گسترده‌تر ارائه می‌دهد که ابعاد معرفت‌شناختی و هستی‌شناختی دارد.
۲. **ریشه‌یابی:** ملاصدرا عمدتاً به توصیف سفسطه و آثار آن در فلسفه می‌پردازد، اما علامه به ریشه‌یابی روان‌شناختی و معرفت‌شناختی آن (مسئله خطا و وجود ذهنی) نیز همت می‌گمارد.
۳. **جامعیت:** علامه با تعریف دقیق مفاهیم مرتبط و تبیین نسبت آن‌ها با یکدیگر، یک منظومه مفهومی منسجم برای تحلیل سفسطه ایجاد می‌کند که در آثار ملاصدرا به این شکل دیده نمی‌شود. این تفاوت، ناشی از مواجهه علامه با صور جدید و پیچیده سفسطه در عصر جدید است.

۲. طبقه‌بندی اقسام سفسطه

این تفاوت در گستره نگاه، در طبقه‌بندی اقسام سفسطه نیز خود را به وضوح نشان می‌دهد. ملاصدرا تقسیمی منطقی و کلاسیک ارائه می‌دهد، در حالی که علامه از منظرهای مختلف، دسته‌بندی‌های متعددی را مطرح می‌کند.

۲-۱. اقسام سفسطه از منظر ملاصدرا

ملاصدرا در اسفار، سوفیست‌ها را بر اساس موضعشان نسبت به اصل عدم تناقض و میزان اعترافشان به علم، به سه دسته تقسیم می‌کند:

۱. **سوفیست‌های عنادیه (منکران جزمی):** کسانی که به صراحت حکم به بطلان اصل عدم تناقض می‌کنند. این گروه، هرچند در انکار حقیقت لجاجت می‌ورزند، اما دست‌کم به یک چیز (بطلان آن اصل) اعتراف کرده‌اند که خود متناقض است.
۲. **سوفیست‌های عنادیه (شکاکان معترف به شک):** کسانی که در درستی یا نادرستی اصل عدم تناقض شک دارند، اما اعتراف می‌کنند که «آنان هستند که شک می‌کنند». این گروه نیز به وجود خود، شکشان و شخص

شک‌کننده اذعان دارند و لذا به حقیقتی معترف‌اند.

۳. سوفیست‌های لادریه (شکاگان مطلق): کسانی که در همه چیز، حتی در وجود خود و شک خود، شک دارند و می‌گویند: «هیچ نمی‌فهمم، حتی اینکه نمی‌فهمم را هم نمی‌فهمم». ملاصدرا این گروه را معاند و لجوج می‌داند که امکان بحث و استدلال با آنان وجود ندارد.

۲-۲. اقسام سفسطه از منظر علامه طباطبائی

علامه به فراخور مباحث مختلف در آثار گوناگون خود (مانند *بدایة الحکمة*، *نهاية الحکمة* و اصول فلسفه و روش رئالیسم)، از زوایای متعددی به طبقه‌بندی سوفیست‌ها پرداخته است که می‌توان آن‌ها را به شرح زیر سامان داد:

الف) تقسیم بر اساس متعلق شک (آنچه مورد شک قرار می‌گیرد)

۱. شکاگان معترف به خویشتن: در همه چیز شک دارند، جز در وجود خودشان به عنوان فاعل شک. (مشابه قسم دوم ملاصدرا)
۲. شکاگان مطلق: در همه چیز، حتی در شک خود نیز تردید دارند. (مشابه قسم سوم ملاصدرا)
۳. شکاگان در ثبات حقیقت: وجود حقیقت را می‌پذیرند اما آن را امری متغیر و نسبی می‌دانند و منکر حقیقت ثابت هستند. (این قسم در کلام ملاصدرا نیست)
۴. شکاگان در عالم خارج (Solipsism): به وجود «من و ادراکات من» معترف‌اند، اما در وجود هر آنچه ورای آن است، شک دارند.
۵. شکاگان در عالم خارج از اذهان: به وجود «ما و ادراکات ما انسان‌ها» اعتراف دارند، اما در وجود واقعیتهای مستقل از همه اذهان بشری شک می‌کنند.

ب) تقسیم بر اساس مکاتب فلسفی جدید

۱. ایده‌آلیست‌ها: منکران واقعیت خارجی که خود به دو دسته تقسیم می‌شوند:
 - ایده‌آلیست مشتبه: کسی که به دلیل پیچیدگی‌های ذهنی و معرفتی، دچار این خطا شده است.
 - ایده‌آلیست مکابر: کسی که برای فرار از قیود و اصول اخلاقی و اجتماعی، عامدانه این مسلک را برگزیده است.
۲. ماتریالیست‌های دیالکتیک: کسانی که با مادی دانستن فکر و تابع دانستن آن نسبت به تحولات ماده، عملاً هرگونه علم کلی، ثابت و مطلق را انکار می‌کنند و به نوعی سفسطه نسبی‌گرایانه دچار می‌شوند.

۳-۲. تحلیل تطبیقی اقسام

۱. **مبنای تقسیم:** مبنای تقسیم ملاصدرا، «منطقی» و بر اساس موضع سوفیست نسبت به اصل تناقض است. اما علامه علاوه بر این مبنا، از مبانی «معرفت‌شناختی» (متعلق شک) و «تاریخی-فلسفی» (مکاتب جدید) نیز بهره می‌برد.

۲. **جامعیت و استقصاء:** تقسیم‌بندی علامه به مراتب جامع‌تر و مستقصات‌تر است. ایشان با شناسایی دقیق نحله‌های فکری عصر خود، مصادیق جدید و پیچیده‌تری از سفسطه را معرفی می‌کند که در دوران ملاصدرا مطرح نبود.

۳. **پویایی بحث:** رویکرد ملاصدرا، بازتاب‌دهنده یک بحث کلاسیک و تا حدی ایستا در تاریخ فلسفه است. اما رویکرد علامه نشان می‌دهد که سفسطه یک تفکر پویاست که در هر عصری با چهره‌ای جدید ظهور می‌کند و نیازمند تحلیل و نقد متناسب با همان دوره است. این امر، ارزش کار سترگ علامه طباطبائی در به‌روزرسانی مباحث فلسفه اسلامی را به خوبی آشکار می‌سازد.

۳. روش‌شناسی نقد و ابطال سفسطه

پس از بررسی تعاریف و اقسام، نوبت به تحلیل استدلال‌های دو فیلسوف در رد سفسطه می‌رسد. در این فصل، ابتدا رویکرد چندلایه و جامع علامه طباطبائی را که نقطه اوج این پژوهش است، تبیین کرده و سپس به اختصار، به روش‌های ملاصدرا (که در فصل بعد به تفصیل مقایسه خواهد شد) اشاره می‌کنیم.

۳-۱. استراتژی چندلایه علامه طباطبائی در نفی سفسطه

علامه طباطبائی سفسطه را یک بیماری فکری می‌داند که نیازمند درمانی متناسب با نوع و شدت آن است. از این رو، ایشان مجموعه‌ای از پاسخ‌ها را در سطوح مختلف، از مواجهات عملی و تنبّهی گرفته تا براهین دقیق منطقی و تحلیل‌های عمیق فلسفی، ارائه می‌دهند. این رویکرد را می‌توان در چهار لایه اصلی دسته‌بندی کرد:

لایه اول: ابطال عملی و ارجاع به فطرت (The Practical Refutation)

این نخستین و عمومی‌ترین پاسخ علامه است. ایشان پیش از هر استدلال نظری، به یک تناقض بنیادین در زندگی خود سوفیست اشاره می‌کنند: تناقض میان «نظر» و «عمل».

«قبل از اینکه سوفیست‌ها بخواهند وارد صحنه تفکر شوند، خودشان در زندگی، در عمل، اصلاً سوفیست نبوده

و نیستند... سوفیست‌ها مانند انسان‌های دیگر، با نظام مخصوصی که در زندگانی انسان است، زندگی می‌کنند.»
(اصول فلسفه و روش رئالیسم)

استدلال علامه این است که سوفیست در مقام عمل، یک «رئالیست» تمام‌عیار است. او برای رفع گرسنگی غذا می‌خورد (نه تصور غذا)، از خطر می‌گریزد و برای ارتباط با دیگران سخن می‌گوید. هر یک از این افعال، مبتنی بر پذیرش ناخودآگاه مجموعه‌ای از حقایق است: وجود «خود»، وجود «واقعیت خارجی»، اصل «علیت» (غذا علت سیری است)، و وجود «دیگری».

بنابراین، سفسطه با «فطرت» و نظام زیستی انسان در تضاد است. این پاسخ، یک برهان تنبّهی است که نشان می‌دهد سفسطه یک موضع عارضی و ذهنی است، نه یک باور اصیل و ریشه‌دار.

لایه دوم: ابطال منطقی و برهان خلف (The Logical Refutation)

این لایه از پاسخ، معطوف به دعاوی مشخص سوفیست‌ها و نشان دادن تناقض درونی آن‌هاست. علامه با مهارت، نشان می‌دهد که بسیاری از گزاره‌های سفسطایی، خود-متناقض (Self-refuting) هستند:

۱. ابطال شکاکیت مطلق: ادعای «من در همه چیز شک دارم»، خود یک گزارهٔ یقینی است. اگر در این گزاره هم شک داشته باشد، دیگر ادعایی مطرح نکرده است و اگر به آن یقین داشته باشد، پس حداقل به یک چیز (شک خود) علم یقینی دارد و این ناقض شکاکیت مطلق است.

۲. ابطال نسبی‌گرایی مطلق: گزارهٔ «همه علوم نسبی هستند و علم مطلق نداریم»، خود چگونه گزاره‌ای است؟

- اگر مطلق باشد، پس حداقل یک گزارهٔ مطلق وجود دارد و ادعای خود را نقض می‌کند.

- اگر نسبی باشد، پس نمی‌تواند به طور قطعی، وجود علم مطلق را نفی کند و از کلیت می‌افتد.

۳. ابطال ظن‌گرایی مطلق: ادعای «هرآنچه علم می‌شماریم، صرفاً ظن است»، خود یک ادعای علمی و قطعی است یا ظنی؟ اگر علمی باشد، خودش را نقض کرده و اگر ظنی باشد، نمی‌تواند به طور قطعی علم را نفی کند.

این براهین نشان می‌دهند که سفسطه در سطح منطقی نیز پایدار نیست و برای بیان خود، ناچار به استفاده از همان اصولی (یقین، اطلاق، کلیت) است که در صدد انکار آن‌هاست.

لایه سوم: تشخیص‌شناسی و درمان (The Diagnostic Approach)

علامه طباطبائی پس از ابطال عملی و منطقی، به ریشه‌یابی روانی و ذهنی سوفیست می‌پردازد و بر اساس آن،

«نسخه‌های» متفاوتی را تجویز می‌کند. این رویکرد، در آثار مختلف ایشان تکرار شده است:

- **گروه اول: معاندان (المکابرون):** کسانی که از روی لجاجت و برای فرار از قیود اخلاقی و اجتماعی، حقیقت را انکار می‌کنند. از نظر علامه، بحث منطقی با این گروه بی‌فایده است. راه مواجهه با آنان، قرار دادنشان در موقعیت‌های عملی است که نتوانند واقعیت را انکار کنند.
 «معاند را باید زد و به او بدترین چیزها را چشاند... زیرا نزد او هر چیزی حتی نقیضش، مساوی است.»
 (بدایة الحکمة)
- این توصیه نه به معنای ترویج خشونت، بلکه یک «آزمایش فکری عملی» است برای وادار کردن معاند به اعتراف به واقعیتی غیرقابل انکار (مانند درد).
- **گروه دوم: مشتبهان (المشتبهون):** کسانی که به دلیل عدم ورزیدگی ذهن و خلط میان مباحث، دچار شبهه شده‌اند. درمان این گروه، آموزش است.
 «باید برای آنان روشنگری نمود و علوم منطق و ریاضیات را یاد داد.» (بدایة الحکمة)
- منطق و ریاضیات به ذهن، نظم و دقت می‌بخشند و او را از افتادن در مغالطات باز می‌دارند.
- **گروه سوم: بیماران:** کسانی که به دلیل اختلال در سیستم ادراکی، دچار این حالت شده‌اند. این افراد نه معاندند و نه جاهل، بلکه بیمارند.
 «آنان یا مریض هستند... مریض را باید دکتر معالجه کرد.» (بدایة الحکمة)

لایه چهارم: ابطال بنیادین و تحلیل فلسفی «خطا» (The Foundational Refutation)

این عمیق‌ترین و اصلی‌ترین پاسخ علامه به سفسطه است. ایشان ریشه اصلی گرایش به سفسطه را مشاهده «خطا» در ادراکات بشری می‌دانند. سوفیست با دیدن اینکه حواس و عقل گاهی خطا می‌کنند، این حکم را تعمیم داده و به بطلان کل معرفت حکم می‌کند. راه حل بنیادین علامه، ارائه تحلیلی دقیق از ماهیت و جایگاه خطا است:

۱. **خطا در حس نیست:** در مرحله تأثیرگذاری عالم خارج بر اندام حسی (مثلاً برخورد نور به شبکیه)، خطایی وجود ندارد. این یک فعل و انفعال فیزیکی محض است.
۲. **خطا در ادراک حسی اولیه نیست:** در مرحله یافتن صورت حسی در نفس (مثلاً دیدن تصویر)، نیز خطایی نیست. نفس، همان چیزی را که به او رسیده، می‌یابد.
۳. **جایگاه خطا در «حکم» و «تطبیق» است:** خطا زمانی رخ می‌دهد که نفس، «حکم» می‌کند و یک صورت ادراکی را بر یک مصداق خارجی تطبیق می‌دهد، در حالی که آن حکم مربوط به قوه دیگری یا

شرایط دیگری بوده است. مثلاً در مورد سراب، حس، تصویر آب را به درستی ادراک کرده است؛ خطا در این «حکم» عقل است که «آنچه در خارج است، آب است». این خطا ناشی از خلط حکم قوه خیال با حکم حس در شرایط نامناسب است.

۴. وجود خطا، دلیل بر وجود صواب است: مهم‌ترین نتیجه این تحلیل آن است که درک «خطا» خود بهترین دلیل بر وجود «صواب» و «واقعیت» است. ما زمانی به خطای یک ادراک حکم می‌کنیم که آن را با ادراک دیگر یا با خود واقعیت مقایسه کرده و عدم تطابق را می‌فهمیم. پس، تشخیص خطا، فرع بر پذیرش یک معیار برای صواب و یک واقعیت برای مطابقت است.

«وجود خطا و صواب، نسبی است... لحاظ مطابقت و عدم مطابقت فکر و ادراکات خارجیه را، صواب و خطا می‌نامند... اگر حقائق خارجی، وجود نداشت، انسان نمی‌توانست و اصلاً قابلیت این نبود که ادراکات را با چیزی سنجیده و تطابق و عدم تطابق آن‌ها را بررسی نماید.» (اصول فلسفه و نه‌ایة الحکمة)

با این تحلیل، علامه قوی‌ترین سلاح سوفیست (وجود خطا) را از دست او گرفته و آن را به دلیلی علیه خود او تبدیل می‌کند.

۲-۳. پاسخ به مکاتب خاص: ایده‌آلیسم و ماتریالیسم دیالکتیک

علامه این اصول کلی را برای رد مکاتب جدید نیز به کار می‌گیرد:

- رد ایده‌آلیسم: علاوه بر پاسخ‌های چهارگانه فوق، ایشان به ایده‌آلیست مشتبه یادآوری می‌کند که میان افکار «دلبخواهی» (تصور غذا) و افکار «قهری» (احساس گرسنگی) تفاوت روشنی وجود دارد. وجود این دسته دوم از افکار که بر ما تحمیل می‌شوند، خود گواه وجود واقعیتی مستقل از ذهن ماست.

- رد ماتریالیسم دیالکتیک: علامه این مکتب را نیز نوعی سفسطه پنهان می‌داند، زیرا:

۱. منجر به ایده‌آلیسم می‌شود: اگر فکر، صرفاً پدیده‌ای مادی در مغز باشد، پس ما هرگز به خود واقعیت خارجی دسترسی نداریم، بلکه تنها به «اثر مادی آن در مغز» علم داریم. این یعنی ما در پدیده‌های ذهنی (مادی) خود محبوس هستیم، که این همان ایده‌آلیسم است.

۲. خود-متناقض است: همان‌طور که در لایه دوم ذکر شد، ادعای «هیچ حقیقت ثابتی وجود ندارد» و «همه چیز در تحول است»، خود به‌عنوان یک اصل ثابت و غیرمتحول ارائه می‌شود.

۳-۳. استراتژی چندلایه علامه طباطبائی در نفی سفسطه

در ادامه تبیین لایه‌های چهارگانه نقد علامه، به موارد خاصی می‌پردازیم که ایشان به صورت ویژه به آن‌ها پاسخ داده‌اند.

مثال تطبیقی لایه دوم (ابطال منطقی): نقد نظریه «خطای منظم»

یکی از اشکال پیچیده شکاکیت، نظریه «خطای منظم» است. این نظریه نمی‌پذیرد که ما گاهی صواب و گاهی خطا می‌کنیم، بلکه ادعا می‌کند:

ادعای سوفیست: انسان در کسب هر علمی از خارج، به طور منظم و دائمی دچار خطاست. بنابراین، همه علوم ما خطا هستند.

این ادعا در ظاهر استوار به نظر می‌رسد، اما علامه با استفاده از برهان خلف (نقض ذات)، آن را به سرعت ابطال می‌کند:

پاسخ علامه: اگر هر علمی نسبت به خارج، خطاست، پس خود همین گزاره کلی («همه علوم ما خطا هستند») نیز باید خطا باشد. وقتی این گزاره خطا و کاذب بود، نقیض آن صادق خواهد بود. نقیض این گزاره آن است که «بعضی از علم‌های ما نسبت به خارج، خطا نیستند (صواب هستند)».

این پاسخ کوتاه و برنده، نشان می‌دهد که چنین شکاکیت کلی و نظام‌مندی، از نظر منطقی محال است و خودش را نقض می‌کند.

۳-۴. پاسخ‌های حلی و تأسیسی: تبیین فرایند معرفت رئالیستی

رویکرد علامه صرفاً به رد و ابطال (پاسخ‌های سلبی) محدود نمی‌شود. ایشان برای خشکاندن ریشه سفسطه، به تبیین دقیق «فرایند معرفت» و «کیفیت ارتباط ذهن با خارج» (پاسخ‌های ایجابی یا حلی) می‌پردازند. مهم‌ترین بخش این تبیین، نقد «نظریه اشباح» و ارائه نظریه جایگزین «وجود ذهنی» است.

۱. ابطال نظریه اشباح (The Refutation of the "Apparition" Theory)

نظریه اشباح، که ریشه در برخی تفکرات یونانی دارد، معتقد است آنچه در ذهن ما حاصل می‌شود، خود ماهیت خارجی نیست، بلکه «شبحی» یا تصویری از آن است که با آن مغایرت دارد؛ مانند تصویر اسب بر روی دیوار که غیر از خود اسب خارجی است. علامه این نظریه را سرچشمه سفسطه می‌داند و از چند جهت آن را رد می‌کند:

- **استلزام سفسطه:** اگر معلوم ما در ذهن، «شبح» و صورتی مغایر با امر خارجی باشد، پس ما هرگز به خود خارج علم پیدا نکرده‌ایم. علم ما در واقع جهل به خارج و صرفاً علم به کیفیات نفسانی خودمان است. این به معنای بسته شدن کامل راه علم به جهان خارج و پذیرش سفسطه است. (بداية الحکمة و نهاية الحکمة)
- **دور منطقی:** برای اینکه بفهمیم این «شبح» حاکی از آن «واقعیت خارجی» است، باید ابتدا به خود آن واقعیت خارجی علم داشته باشیم تا بتوانیم حکم به حکایتگری شبح از آن بکنیم. در حالی که فرض نظریه این است که راه علم ما به خارج، فقط از طریق همین شبح است. این یک دور باطل و محال است. (نهاية الحکمة)
- **تناقض درونی قائلین به نظریه:** (این استدلال که توسط نویسندگان مقاله به خوبی استخراج شده است) از خود طرفدار نظریه اشباح باید پرسید: شما از کجا فهمیدید که صورت ذهنی با معلوم خارجی «مغایرت» دارد؟
- اگر به معلوم خارجی علم ندارید، پس طرح کردن آن و حکم به مغایرتش با صورت ذهنی، بی‌معناست.
- و اگر به معلوم خارجی علم پیدا کرده‌اید (تا بتوانید آن را مقایسه کنید)، پس همان علم مستقیم و بدون واسطه شبح، مطلوب ماست و نشان می‌دهد که نظریه اشباح از اساس باطل است. نفس درک «دوگانگی»، مستلزم علم به هر دو طرف است.

۲. تبیین نظریه «وجود ذهنی» (The Exposition of "Mental Existence")

علامه طباطبائی در مقابل نظریه اشباح، نظریه دقیق فلسفه اسلامی یعنی «وجود ذهنی» را قرار می‌دهد که راه را بر سفسطه می‌بندد:

- **اتحاد در ماهیت، تفاوت در وجود و آثار:** آنچه در ذهن ما حاصل می‌شود، شبح یا تصویری از شیء خارجی نیست، بلکه خود ماهیت آن شیء است. یک درخت خارجی و صورت ذهنی آن، در ماهیت «درخت بودن» یکی هستند. تفاوت آن‌ها در «نحوه وجود» و «آثار» است. وجود خارجی دارای آثار ماده (رشد، سوختن، حجم) است، اما وجود ذهنی فاقد این آثار است.
- **کاشفیت ذاتی علم:** بر اساس این نظریه، علم، واقعیتی است که ذاتاً کاشف از معلوم خود است. فرض علمی که کاشف نباشد یا معلومی در خارج نداشته باشد، تناقض آمیز و محال است. به تعبیر دقیق علامه: «معلوم، مرتبه ترتب آثار یک چیز است و علم، مرتبه عدم آثار همان چیز است.» (اصول فلسفه)
- بنابراین، انطباق علم با معلوم، از خواص ذاتی و جدایی ناپذیر علم است.
- **نحوه راستی آزمایی (تطبیق):** از آنجا که نفس انسان امری مجرد و محیط بر ماده است، می‌تواند در هنگام

اتصال با واقعیت خارجی، ماهیت آن را بدون واسطه بیابد. سپس این صورت در یافته شده را با صور محفوظ در حافظه مقایسه کرده و حکم به تطابق (صواب) یا عدم تطابق (خطا) می دهد. معیار و سنگ محک نهایی، همیشه خود «واقعیت» است که نفس به نحو حضوری یا حصولی مستقیم با آن در تماس است.

- نقش علم حضوری به «من»: علامه تأکید می کند که بنیادی ترین دلیل بر بطلان مادی انگاری علم (که خود نوعی سفسطه است)، علم حضوری و وجدانی ما به «من» است. ما با وجود تغییر دائمی سلول های بدن و مغز، یک «من» ثابت و واحد را در خود می یابیم. این «من» مُدرک، امری مجرد و غیر مادی است و علم نیز که فعل اوست، نمی تواند مادی باشد.

۵-۳. دلایل نفی سفسطه از منظر ملاصدرا (ره)

رویکرد ملاصدرا در مواجهه با سفسطه، کلاسیک، موجز و مبتنی بر تقسیم بندی سه گانه سوفیست هاست:

۱. سوفیست معاند و شکاک معترف به شک: ایشان این دو دسته را در یک گروه قرار می دهد، زیرا هر دو به نحوی به یک «علم» اعتراف می کنند (معاند به انکار خود علم دارد، و شکاک به شک خود). همین اعتراف، نقطه عزیمتی برای اثبات سایر حقایق است. روش مواجهه با آنان، «تنبيه» و توجه دادن به همین علم وجدانی و فطری است.

۲. شکاک مطلق (لادری): این دسته که حتی در شک خود نیز شک دارند و هیچ گزاره ای را نمی پذیرند، از نظر ملاصدرا طرف بحث منطقی نیستند. ایشان استدلال را در برابر این گروه بی فایده دانسته و راهکار را «مواجهه عملی» می داند:

«علاج این دسته از سوفیست ها، این است که آتشی درست کنند و آنان را مجبور به داخل شدن در آن نمایند یا اینکه آنان را تا مرحله قبول حقیقتی، بزنند... چون یا واقعاً علم ندارند که با این تجربه ها، علم کافی را کسب می کنند، یا علم دارند اما معاندانه انکار می کنند که نهایتاً به قبول حقیقت مجبور خواهند شد.»

این راهکار عملی، دقیقاً مشابه لایه اول و سوم علامه (ابطال عملی و درمان معاند) است و نشان می دهد که در مواجهه با انکار مطلق، فلاسفه اسلامی به جای استدلال نظری، به واقعیتی ملموس و غیر قابل انکار (مانند درد یا ترس) ارجاع می دهند.

۶-۳. تحلیل تطبیقی نهایی: از مواجهه کلاسیک تا نقد بنیادین

با بررسی روش شناسی دو فیلسوف، تفاوت های بنیادین آشکار می شود:

- ملاصدرا (ره): مواجهه ایشان، کلاسیک و مختصر است. سفسطه یک خطای منطقی در انکار بدیهیات است و پاسخ به آن نیز عمدتاً از طریق «تنبیه وجدانی» و «آزمون عملی» صورت می‌گیرد. این رویکرد برای سفسطه‌ای که در زمان ایشان بیشتر یک بحث کتابی و نظری بود، کاملاً کافی و کارآمد به نظر می‌رسد.
- علامه طباطبائی (ره): مواجهه ایشان جامع، چندلایه و تأسیسی است. ایشان در عصری می‌زیستند که سفسطه در قالب مکاتب فلسفی مدرن (ایده‌آلیسم، ماتریالیسم دیالکتیک، نسبی‌گرایی) به یک چالش جدی و فراگیر تبدیل شده بود. از این رو:

۱. تنوع در روش‌ها: ایشان از مجموعه‌ای از روش‌ها شامل تنبیه فطری، برهان خلف منطقی، تشخیص‌شناسی روانی، و تحلیل‌های عمیق فلسفی بهره می‌برند.
۲. ریشه‌یابی: علامه به جای اکتفا به رد دعاوی، به ریشه‌یابی سفسطه در مسائلی چون «فهم نادرست از خطا» و «تبیین غلط از وجود ذهنی» می‌پردازد.
۳. آینده‌نگری: با ارائه یک نظریه منسجم در باب معرفت‌شناسی رئالیستی، ایشان نه تنها سفسطه‌های موجود را پاسخ می‌دهند، بلکه بنیان‌هایی را فراهم می‌کنند که می‌تواند پاسخگوی شبهات آینده نیز باشد.

نتیجه‌گیری

ملاصدرا (ره)، به دلیل آنکه با سه نوع سوفیست و تعریف واحدی که داشتند، مواجه بود، لذا رد سفسطه هم توسط ایشان، بسیار مختصر و ناظر به همین سه نوع انجام گرفته است. در زمان ایشان، سفسطه‌ی فلسفی، تنها در منابع کتابخانه‌ای قابل رصد و پیگیری بود. ایشان، تنها با روش تنبیه دادن سوفیست‌ها به واقعیتی که آنان به صورت وجدانی و شهودی، می‌یابند، به سه نوع سفسطه، پاسخ می‌دهند. اما علامه طباطبائی (ره) که در عصری قرار داشت که سفسطه، رشد کرده، طرح جدیدی یافته بود و اقسام و شعبه‌هایش گسترش پیدا کرده بود، علاوه بر پاسخ‌های تفصیلی به تفکیک اقسام سفسطه و تعریف‌های آن‌ها، آینده‌نگری کرده، ریشه‌ی سفسطه را شناسایی نموده و برای همیشه‌ی تاریخ، آن ریشه را با پاسخ‌های کامل و علمی، خشکانند. ایشان از دلایل و براهین و روش‌های متفاوتی برای پاسخ به انواع سفسطه و نیز از بین بردن ریشه‌های آن یعنی عدم استلزام خطا و ادراک وجود ذهنی با نفی و عدم واقعیت خارجی، استفاده کرده‌اند.

فهرست منابع

۱. الشیرازی، صدالدین محمد بن إبراهیم، ۱۴۰۱ ه.ق، الحکمة المتعالیة فی الأسفار العقلیة الأربعة، دار إحياء تراث العربی، بیروت-لبنان، چاپ سوم.
۲. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۷۲ ه.ش نهاية الحکمة، مؤسسة النشر الإسلامی، قم-ایران، چاپ دهم.
۳. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۳۹۰ ه.ق اصول فلسفه و روش رئالیسم، انتشارات صدرا، قم-ایران، بی جا.
۴. طباطبائی، سید محمد حسین، ۱۴۳۴ ه.ق بداية الحکمة، انتشارات مرکز مدیریت حوزه علمیه قم، ایران-قم، چاپ اول.